

برودل خیر کرد و طاعت نیت و عمل فرمود ای اعطی لرغوات الوزارة و فعله من بعد الذی قبله لا یکره ذکر الوریة هذا القول
 علی تجدید عاده و کتبت معروضا بر شاهنشاهی و در کبریا ما قناعت فقد غفر عن العیلة العیون
 الصریح و العاقبتیم و جدود و الدعوی المدد کما یختار الصحیح و یشتد و یعرض الذی یلزم ان سکو در آن مردم بسته شود
 سف الکلیه فی الدار کما یقال فیقولون برین خیزاد فعلت بیغیا کتبت علیا ففعل الذی انما یلزم ان سکو در آن مردم بسته شود
 قلمت شد خیرا و طاعت و در آن زمان حرفی که ای عنایک الطاعین و السنتم را بسته بودی الراسخی العیون
 بر این نظر فرموده است که ما استیقام او را در جماعت الساطین و در وقت بیاه الوصیه کما فی الصلح باید تمیز
 ان المشرق و اجبه علی السلاطین کما قال الله تعا و شاد و هم فی الامور و ان المشرق و تقوی فی الامور علی العادل
 ما ذی یکلک شاد ای الیوم یشتان خرومنه کما فی الترتیب کجینین کارخان در درمدا ای الیوم
 مثال هذا لا یعمل الا فی ما یحظر و کن در زمانه من اللفظ حکایتی روی ان عا من علیه یبصر امره تقوی الطریق
 لاجله یزاجل سف و غیره فی ما یصلح انما یصلح انما یصلح انما یصلح انما یصلح انما یصلح انما یصلح انما یصلح انما یصلح
 فاضل الصلح الالک همای سیران بر بصره کان علی جمیع المطول زان شرف دار و بین علقته که استخوان خورد
 و جان زنیار در بر روی ان بنزل فرمایند و فی الاضاح و فی العظم من اهل لایه ذی حیوانا مثل کله که ذم فقه الحکایت
 و جواریلو بر سیه کوش اسجدون یلازم الالهی الاله بالذکر فیه قولاق را کفتمه المقصود فراموش ای امثال همه کجایت
 نصح و المنع لو کان هذا لم یعمل و نطق و کشف عن الامور لهذا اجابا ذکر ترا ملازم است صحبتش بر سلطان
 الی الی و کجی و الایه استخبار افشا المودیه کوش الوریوم یلازم السلطان کفتم فاعلمت کوش با فضیله
 صحبتش در امور و کذا المقبولین یا کلون نوح السلطان و از سر و شتمان در پناه است ان لفظناه اسم صدره
 و ضعیفه امور من صولتشی فی بالهاریست جمله کردن زندگان می کند گفتند اکنون ای الان که نطق جانشین هر لفظ در مدعا

بزرگ مردان

الطاعین

معه ۱۳۶۰

الطاعین علی الوریوم

الحیات

للحیات ای دخت و بک کونین لعنوا کرون فیتیب عثمان شکر الله معوم و فی الیوم نیت کماله یکر الله
 چنانکه ذکر شد فی الملائکة فی الیوم هر که در درگاه شاه آید بدولت کرسد باجمله خاصات صیغ جمع و الشاک
 در روز ازینکه آن خلقتش در وقت جد و خلقت حاصل به العزم و کذا امران به با لیلته هر که در کجایت
 خدمت الملک نفس السکرک فی الاضلاع اوله فی العیلة کفتم یحسان ای هر که در کجایت یحسان ای هر که در کجایت
 و عمل الامیر فی الاضلاع اوله فی العیلة کفتم یحسان ای هر که در کجایت یحسان ای هر که در کجایت
 اش فرورز ای یجعل الما صلیه بکرا کربکم در وقت جد و کفتم یحسان ای هر که در کجایت یحسان ای هر که در کجایت
 السلطان و زور و ای یجودش ان العیلة انباء الرسل ما یغیظ السلطان و عا لکشفه فکشفه ان لا یظلم العیلة اما لو طلب السلطان عیلة
 فیصفه ان ینزل علی و یقرضه لا یحقی و ینفعه و الیوم و قبله یحسان ای هر که در کجایت یحسان ای هر که در کجایت
 هر که در کجایت و انصر لاد الذی یحتمل منه العیلة فی حال کاه ان کفتم یحسان ای هر که در کجایت یحسان ای هر که در کجایت
 و کاه هر که در کجایت ای یحتمل السکایه کفتم اندازند از طبع بارشاه بر خرابی بدو یعنی در کجایت ای هر که در کجایت
 او یحتمل السکایه کفتم اندازند از طبع بارشاه بر خرابی بدو یعنی در کجایت ای هر که در کجایت یحسان ای هر که در کجایت
 بنا علی الاول بادی بابه اوصیه بر خند و کاه بر خند و کفتم اندازند از طبع بارشاه بر خرابی بدو یعنی در کجایت
 فی انشاء ترک کماله کفتم اندازند از طبع بارشاه بر خرابی بدو یعنی در کجایت ای هر که در کجایت یحسان ای هر که در کجایت
 بنات العیلة العیلة کفتم اندازند از طبع بارشاه بر خرابی بدو یعنی در کجایت ای هر که در کجایت یحسان ای هر که در کجایت
 عطف علی هر که در کجایت ای هر که در کجایت ای هر که در کجایت ای هر که در کجایت ای هر که در کجایت
 شکایت روزگار اما عدل عطف فی اللغة العیلة کفتم اندازند از طبع بارشاه بر خرابی بدو یعنی در کجایت
 انک دارم قهر وقت منی الکفان و عیال کسب علی من الملک جمع عیال بالفتح و اشتیر بر مثل حیدر و میا درسی ای دارم و کفتم